



## تناقضات ابن عبدالوهاب در مسئله تکفیر مسلمین

حسین قاضی زاده\*

### چکیده

ابن عبدالوهاب برای تکفیر مسلمین ادله‌ای را اقامه کرده است که در این مقاله بعد از بیان ادله ابن عبدالوهاب، تناقضات موجود در آنها بیان شده و در نهایت اثبات گردیده است که این ادله با وجود هزینه‌های جانی و مالی برای اسلام، دچار فاحش‌ترین اشکال یعنی تناقض است. این تناقضات با سه عنوان مختلف (۱. مقلد یا مجتهد؛ ۲. جواز استغاثه به مخلوق فیما یقدر علیه؛ ۳. تکفیر اجماعی یا اجتهادی) به اثبات رسیده است. مراد از تناقض این است که محمد بن عبدالوهاب در اصل معتقدات خود گرفتار تناقض شده است.

کلیدواژگان: ابن عبدالوهاب، توحید الوهی، عبادت، استغاثه، شرک، تکفیر.

## ◆ مقدمه

به شهادت کتب تاریخی مورد قبول وهابیان، ابن عبدالوهاب بسیاری از مسلمانان را خارج از دایره اسلام می‌دانست و از این رو حکم به تکفیر و قتل بسیاری از آنان و استباحه اموال و به غلامی و کنیزی بردن مردان و زنانشان می‌کرد؛ چنان‌که گزارش این جنایات به‌عنوان افتخارات ابن عبدالوهاب در کتب تاریخی موافقین با ابن عبدالوهاب، از جمله ابن غنام<sup>۱</sup> و ابن بشر<sup>۲</sup> به وفور یافت می‌شود؛ همان‌طور که در زمان ما نیز پیروان مکتب وهابیت به استناد تعالیم این مرد به کشتارهای فجیع مسلمین دست می‌زنند؛ به‌طوری‌که اگر نگوییم این جنایات در طول تاریخ بی‌نظیر بوده است، دست کم کم نظیر است و هیچ یک از مکاتب باطل تا به حال چنین قساوتی از خود نشان نداده‌اند. علاوه بر اسناد و مباحث تاریخی که گویای تکفیر و قتل عام مسلمین است، اعترافات ابن عبدالوهاب در تکفیر مسلمین در مکتوبات خودش نیز موجود است، و جایی برای توجیه یا تردید در آن باقی نمی‌ماند. در یکی از نامه‌های ابن عبدالوهاب آمده است: «همانا رسول خدا ﷺ مبعوث شد به چیزی که انکار می‌کردند. زمانی که فتوا به کفر آنان دادم، با اینکه اکثر مردم در منطقه ما را شامل می‌شد، عوام این کار مرا نپذیرفتند».<sup>۳</sup> در اینجا ابن عبدالوهاب اعتراف می‌کند که اکثر مردم را تکفیر کردم. این دسته از اعترافات ابن عبدالوهاب زیاد یافت می‌شود. نکته درخور تأمل این است که ابن عبدالوهاب از عبارت «فی أرضنا» استفاده کرده؛ یعنی این تکفیر علیه مردمی است که در اطراف خود او زندگی می‌کردند و همگی از اهل سنت و از هم‌کیشان (حنابله) خود او بودند، نه از شیعیان یا فرق دیگر اسلامی. این اعتراف از ابن عبدالوهاب در حالی است که وهابیان امروز خود را تنها حامی اهل سنت می‌خوانند و انگار فرموش شده است که وهابیان بیشتر خون اهل سنت را ریخته‌اند.

۱. ر.ک: ابن غنام، حسین، تاریخ نجد، ص ۹۵-۱۳۸.

۲. ر.ک: ابن بشر، عثمان، عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۶۱ و ۸۷.

۳. «أن رسول الله (صلى الله عليه وسلم) بُعث بالذي أنكروا، فلما أفتيت بكفرهم مع أنهم أكثر الناس في أرضنا، استنكر العوام ذلك» (ابن عبدالوهاب، محمد، الرسائل الشخصية، ص ۴۱).

حال اگر ثابت شود این همه خون که از مسلمین مباح شمرده و به زمین ریخته شده، ثمره افکاری متناقض از مردی کمتر آشنا با مبانی اسلام بوده است، شکننده ترین ضربه بر پیکره این آیین جعلی وارد خواهد شد. با توجه به اینکه فرقه وهابیت امروزه از ترفندهای گوناگونی برای جذب مسلمین استفاده می کند، لازم است به بررسی افکار مؤسس و پایه گذار این فرقه بپردازیم تا مسلمین به تفکر و روش و سطح علمی وی آگاهی بیشتری پیدا کنند. از این رو در آثار و نوشته های او، عقاید و باورهای او در مسئله تکفیر تبیین می شود. ما در این مقاله درصدد بررسی این موضوع هستیم که آیا ادله ابن عبدالوهاب برای تکفیر مسلمین، دچار تناقض می باشد یا خیر، و اگر تناقض در ادله وجود دارد، آیا توجیهی برای رفع تناقض می توان یافت؟ ما فرض مختلف را برای کلمات ابن عبدالوهاب آورده ایم تا نقدی منصفانه داشته باشیم. منابع ما در این مقاله، مکتوبات خود ابن عبدالوهاب است.

#### ◆ مبانی ابن عبدالوهاب بر تکفیر مسلمین

برای فهم ادله تکفیر نزد ابن عبدالوهاب، ابتدا باید به مبانی توحیدی او مراجعه کرد؛ زیرا ریشه تکفیرهای گسترده او قرائت جدیدی است که او با اجتهاد خود از توحید و کلمه لا اله الا الله دارد. این مبانی به طور خلاصه در سه محور بیان می شود: ۱. مفهوم توحید و اقسام آن؛ ۲. مفهوم عبادت؛ ۳. مصداق عبادت.

#### ◆ ۱. مفهوم توحید و اقسام آن

ابن عبدالوهاب توحید را به سه قسم تقسیم می کند: ۱. توحید ربوبی؛ ۲. توحید الوهی؛ ۳. توحید صفات.<sup>۱</sup>

#### الف) توحید ربوبی

مراد ابن عبدالوهاب از این عنوان، نسبت دادن افعالی از قبیل خلق، رزق، احیا، اماته، انزال المطر، انبات النبات، و تدبیر الأمور و... به خداوند است. ابن عبدالوهاب به

۱. همو، خمسون سؤالاً و جواباً فی العقیده، سؤال ۴۰، ص ۸.

این قسم از توحید، فعل الرب می گوید.<sup>۱</sup> او گمان می کند کفار هم این نوع توحید را قبول داشتند.<sup>۲</sup> لذا اگر کسی این نوع از توحید را داشته باشد، از شرک خارج نشده است و در زمره مشرکان قرار دارد و رسول خدا ﷺ با این گروه مقاتله فرمودند<sup>۳</sup> و خون و اموال آنان را حلال دانستند.<sup>۴</sup> دلیل ابن عبدالوهاب برای اینکه مشرکین درحالی که مشرک بودند، به توحید ربوبی اعتقاد داشتند، این دسته از آیات است:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾<sup>۵</sup>

و قوله ﴿قُلْ لَنْ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿قُلْ مَنْ يَدْعُ مَلَكَوْتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُحْيِيهِ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿<sup>۶</sup>

### ب) توحید الوهی

مراد ابن عبدالوهاب از توحید الوهی، اخلاص عبادت برای خداست؛<sup>۷</sup> یعنی عبادت فقط برای خداست و کسی غیر از خدا در آن شریک نیست. از نظر ابن عبدالوهاب عبادات شامل دعا، استغاثه، استعانت، ذبح، قربان، نذر، خوف، رجاء، توکل، انابه، محبت، خشیت، رغبت، رهبت، تأله، رکوع، سجود، خشوع، تذلل و تعظیم است.<sup>۸</sup> او مدعی است جز خدا کسی صلاحیت ندارد که این افعال برای او انجام شود؛ زیرا که این افعال را از

۱. همان، سوال ۱۵.
۲. همان، سوال ۴۰.
۳. همو، کشف الشبهات، ص ۵-۶.
۴. همان، ۷.
۵. سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۱.
۶. سوره مؤمنون (۲۳)، آیات ۸۴-۸۹.
۷. ابن عبدالوهاب، محمد، خمسون سؤالاً وجواباً فی العقیده، سوال ۴۰.
۸. همان، سؤال ۱۶.

«خصائص الوهيت»<sup>۱</sup> می‌داند. ابن عبدالوهاب این قسم از توحید را توحید الوهی می‌نامد.<sup>۲</sup> به عقیده ابن عبدالوهاب، فقط اعتقاد به این توحید انسان را وارد اسلام می‌کند<sup>۳</sup> و هدف بعثت رسولان تحقق این نوع از توحید بوده؛ چنان که خداوند فرموده:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾<sup>۴</sup>؛

رسولان نیامدند مگر برای اینکه بگویند خدائی جز من نیست  
پس مرا عبادت کنید.

اساساً توحید یعنی «إفراد الله سبحانه بالعبادة».<sup>۵</sup>

ابن عبدالوهاب معتقد است اساساً کلمه لا اله الا الله یعنی همین قسم از توحید: «نافٍ جميع ما يعبد من دون الله. و مثبت العبادة لله وحده لا شريك له».<sup>۶</sup> مستند این تفسیر از کلمه توحید را این آیه قرار داده است:

و الدليل قوله تعالى: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾.<sup>۷</sup> فقولهُ أَلَّا

تَعْبُدُوا فِيهِ مَعْنَى لَا إِلَهَ، وَقَوْلُهُ إِلَّا إِيَّاهُ فِيهِ مَعْنَى إِلَّا اللَّهَ؛<sup>۸</sup>

«أَلَّا تَعْبُدُوا» يَعْنِي هَيْجَ خَدَائِي نَيْسَتْ وَ «إِلَّا إِيَّاهُ» يَعْنِي مِغْرَ اللَّهِ.

### ج) توحید صفات

مراد ابن عبدالوهاب از این قسم، اقرار کردن به این مطلب است که خداوند دارای صفاتی است که در قرآن و یا سنت آمده،<sup>۹</sup> بدون هیچ تحریف و تعطیلی: «من الإيمان

۱. همان.

۲. همان، سؤال ۱۵.

۳. همو، الرسائل الشخصية، ص ۶۴-۶۵.

۴. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۲۵.

۵. ابن عبدالوهاب، محمد، كشف الشبهات، ص ۳.

۶. همو، خمسون سؤالاً وجواباً فی العقیده، سؤال ۲۵.

۷. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۲۳.

۸. ابن عبدالوهاب، محمد، پیشین، سؤال ۴۷.

۹. همان، سؤال ۴۰.

بالله: الإيمان بما وصف به نفسه في كتابه على لسان رسوله (صلى الله عليه وسلم)، من غير تحريف ولا تعطيل»<sup>١</sup>.  
این تفسیر از توحید و به تبع آن تحلیلی که از وضعیت اعتقادی مشرکان بیان شد، شالوده و بنیان تکفیر را در نگاه ابن عبدالوهاب تشکیل می‌دهد.

## ◆ ۲. مفهوم عبادت

حلقه بعدی این بنیان، نگاه او به عبادت است. چنانچه توحیدی که انسان را وارد اسلام می‌کند، توحید عبادی شد، باید دید عبادت از نظر ابن عبدالوهاب چیست؟ ابن عبدالوهاب عبادت را این‌گونه تعریف کرده است:

العبادة هي غاية الخضوع والتذلل، وغاية الحب والتعلق لمن فعل له ذلك، وبعبارة أخرى هي اسم جامع لكل ما يحبه الله ويرضاه من الأعمال الظاهرة والباطنة؛<sup>٢</sup>

عبادت یعنی غایت خضوع و تذلل، و غایت محبت و تعلق برای کسی که این اعمال برای او انجام می‌شود. به عبارت دیگر، عبادت اسم جامع است برای هر عملی که مورد رضایت و محبت خداست، اعم از اعمال باطنی و ظاهری.

چنان که در تعریف به صراحت آمده، هر کاری که مورد رضایت خداوند است، عبادت او است و فقط باید برای او به‌جا آورده شود و اگر برای غیر او باشد، طبق مبنای ابن عبدالوهاب این شخص وارد دایره اسلام نشده است.

## ◆ ۳. مصادیق عبادت

آخرین حلقه برای اثبات تکفیر مسلمین در نگاه ابن عبدالوهاب، تعبیراتی است که او در بیان مصادیق عبادت دارد. او مصادیق عبادت را این‌گونه معرفی می‌کند:

۱. همو، الرسائل الشخصية، ص ۸.

۲. همو، أصول الدين الإسلامي مع قواعده الأربع، ص ۷.

منها: الإسلام والإيمان والإحسان والدعاء والخوف والرجاء  
والتوكل والرغبة والرغبة والخشوع والخشية والإنابة والاستعانة  
والاستعاذة والاستغاثة والذبح والنذر وغير ذلك من العبادات التي  
أمر الله بها، كلها مخصوصة بالله تعالى.<sup>١</sup>

چنان که مشخص است، اگر کسی از غیر خدا استعانت یا استعاذه کند و یا ذبح و یا  
نذری یا حتی محبت هم داشته باشد، غیر خدا را عبادت کرده و مشرک شده؛ پس  
خونش هدر خواهد بود؛ چون این امور مختص به خداست؛ یعنی اگر انسان  
شراب خواری را که به شراب خود محبت دارد، تکفیر کنیم، باز هم جا دارد؛ زیرا محبت  
غیر خدا را در دل دارد و این موجب شرک می شود.

ولذلك يستطيع مخالف الشيخ أن يلزمه تكفير شارب الخمر؛  
لأنه لا يشربها إلا وهو يحبها والمحبة عبادة، وصرح شيء من  
المحبة لغير الله شرك وهكذا.<sup>٢</sup>

این تعریف از شرک، طبیعتاً اکثر مسلمانان را از دایره اسلام خارج می کند؛ زیرا اکثر  
آنان هنوز در زمان ما نیز به اولیای خدا استعانت و استعاذه و... دارند که البته قصدشان  
عبادت و تقرب به خداست، نه عبادت ایشان، و تفاوت در این است که اولیای خدا را  
وسیله تقرب به خدا می دانند و برای آنان بعد از وفاتشان، قدرتی بیش از زمان حیات  
قائل اند و آنان را بی فایده نمی انگارند. البته پیروان ابن عبدالوهاب به این عقیده  
همچنان پای بندند و اکنون هم خون و جان و ناموس مسلمانان را با استناد به همین  
مبانی برای خود مباح می دانند. ریشه این تفکر تکفیر در همین مبانی نهفته است.

#### ◆ خلاصه دلیل

به طور خلاصه می توان مبانی دلیل تکفیر اکثر مسلمانان از منظر ابن عبدالوهاب را  
در سه مرحله بیان کرد.

١. توحید در عبادت (توحید الوهی)، مرز اسلام و کفر است.

١. همان، ٧-٨.

٢. ابن فرحان، حسن، داعیة ولیس نبیاً، ص ٥٧.

۲. عبادت به معنای غایت خضوع و تذلل است و هر کاری که مصداق غایت خضوع باشد، عبادت تلقی می‌شود. (مفهوم عبادت)

۳. محبت، استعانت، استعاذه، استغاثة، ذبح، نذر و... غایت خضوع شمرده می‌شود و در نتیجه عبادت هستند. (مصداق عبادت)

نتیجه این مقدمات این است که کسانی که برای اولیای خدا این اعمال را روا می‌دارند، اولیای خدا را عبادت کرده‌اند. پس برای خدا شریک قائل‌اند و مشرک‌اند و از جرگه مسلمانان خارج‌اند؛ پس خونشان مباح است.

#### ◆ تناقض اول: مقلد یا مجتهد

چنان که مخفی نیست، ابن عبدالوهاب حکم به شرک و کفر مسلمانان را صرفاً از جهت کلامی و اعتقادی صادر نکرده است، بلکه با نگاه فقهی نیز مسلمین را تکفیر کرده و لوازم کفر مثل اباحه مال و جان و ناموس را نیز بر آن مترتب ساخته است.<sup>۱</sup> از طرفی دیگر، حکم به تکفیر کسانی که برخلاف معتقدات وهابیت عمل می‌کردند، حکمی اجماعی بین علمای اسلام نبوده و نیست (اگر نگوییم اجماع بر خلاف آن است)؛ چنان که تقریباً تمام مذاهب اسلامی به معتقدات وهابیت اعتراض کردند که برخی از آنان در زمان حیات خود ابن عبدالوهاب بودند و در نامه‌ها و بیانات ابن عبدالوهاب نام آنها به عنوان علمایی که منسوب به اسلام‌اند و نه در شمار علمای یهود و نصارا آورده شده که ابن عبدالوهاب آنان را متهم به شرک کرده است:

وهذه رسائله وكتبه ليس فيها تسمية لمشرك ولا كافر وإنما فيها تسمية لعلماء المسلمين في عصره كابن فيروز، ومريد التميمي، و ابني سحيم سليمان و عبدالله، و عبدالله بن عبد اللطيف، ومحمد بن سليمان المدني، و عبدالله بن داوود الزبيري، و الحداد الحضرمي، و سليمان بن عبدالوهاب، و ابن عفالق، والقاضي طالب الحميضي، و أحمد بن يحيى، و صالح بن عبد الله، و

۱. ر.ک: ابن غنم، حسین، پیشین، ص ۹۵-۱۳۸؛ ابن بشر، عثمان، پیشین، ج ۱، ص ۶۱ و ۸۷.

ابن مطلق، و غیرهم من العلماء الذین یطلق علیهم «المشركون فی زماننا!!»<sup>۱</sup>

با در نظر داشتن این دو مقدمه (اولاً، ابن عبدالوهاب نگاه فقهی به موضوع داشته، نه نگاه کلامی و ثانیاً، مسئله‌ای که به اعتقاد و هابیت موجب شرک است، مورد اجماع مذاهب اسلامی نبوده است، بلکه این حکم فقهی، حکمی اجتهادی و مستند به مبانی اجتهادی است)، سؤال ما از ابن عبدالوهاب این است که شما بارها گفتید من مجتهد نیستم و مقلد و ادعای اجتهاد را بهتتان به خود می‌دانستید، چنان که در نامه‌ها مکرر این مطلب را با عبارات مختلف آوردید: «وحتی من البهتان الذی أشاع الأعداء: أني أدعی الاجتهاد ولا أتبع الأئمة»<sup>۲</sup> از بهتتان‌هایی که اعدا به من زده‌اند این است که من از ائمه تبعیت نمی‌کنم و ادعای اجتهاد دارم»، اگر این استنباطات اجتهاد نیست، پس اجتهاد چیست؟

در جای دیگری ابن عبدالوهاب این نگاه به توحید را منت خدا به خود دانسته و این گونه ادعا کرده:

...به دنبال علم رفتیم در حالی که هر کس مرا می‌شناخت، گمان می‌کرد من اهل علمم؛ درحالی که من حتی معنای لا اله الا الله را نیز نمی‌دانستم و دین اسلام را قبل از اینکه خدا این شناخت را بر من منت گذارد، نمی‌شناختم و تمامی استادان من هم این گونه بودند. اگر کسی گمان کند در بین علمای عارض<sup>۳</sup> کسی یافت می‌شود که معنای لا اله الا الله را بداند و یا معنای دین اسلام را بفهمد، حتی این ادعا را درباره استادان خود داشته باشد، قطعاً دروغ

۱. ابن فرحان، پیشین، ص ۵۱.

۲. ابن عبدالوهاب، محمد، *الرسائل الشخصية*، ص ۴۰. این عبارت مکرراً در عبارات ابن عبدالوهاب آمده است؛ مانند ص ۶۴ و ...

۳. «عارض» نام سلسله جبالی است که به «عارض یمامه» هم مشهور است (حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، ج ۴، ص ۶۶). به خاطر اینکه رشته کوه در منطقه نجد و قسیم و سدیر و ریاض گسترش یافته به مجموع این مناطق نیز عارض گفته می‌شود.

گفته و افترا بسته و مردم را به اشتباه انداخته و خودش را به چیزی که ندارد، ستوده است.<sup>۱</sup>

سؤال ما این است که اگر این تفسیر از توحید در هیچ جا یافت نمی‌شد و علمای عارض و حتی استادان علما این تفسیر را نمی‌فهمیدند و شما هم که به اعتراف خود مقلدی بیش نبودید،<sup>۲</sup> پس این تفسیر را از کجا آوردید؟ آیا اجتهاد کردید؟ پس چرا ادعای اجتهاد را بهتان به خود معرفی کردید؟ آیا دروغ گفتید و یا از لوازم خود آگاهی نداشتید؟ این عبارات از تناقضات سخن شماس است. جواب هر چه باشد، نتیجه یکی است. البته این تناقض منحصر به بحث تکفیر نیست و تناقضی کلی به حساب می‌آید و در مباحث دیگر نیز جاری است، مشروط به اینکه بپذیریم ابن عبدالوهاب غیر از تکفیر مسلمانان بحثی دیگر را هم طرح کرده است.

#### ◆ تناقض دوم: جواز استغاثه به «مخلوق فیما یقدر علیه»

سؤال دوم ما از ابن عبدالوهاب درباره این عبارت او در کتاب کشف الشبهات است:

ولهم شبهة أخرى وهو ما ذكر النبي (صلى الله عليه وسلم) أن  
الناس يوم القيامة يستغيثون بأدم ثم بنوح ثم بإبراهيم ثم بموسى  
ثم بعبسى فكلهم يعتذرون حتى ينتهوا إلى رسول الله (صلى الله  
عليه وسلم). قالوا فهذا يدل على أن الاستغاثة بغير الله ليست  
شركاً. والجواب أن نقول: سبحان من طبع على قلوب أعدائه. فإن  
الاستغاثة بالمخلوق فيما يقدر عليه لا نكرها؛ كما قال الله تعالى  
في قصة موسى: ﴿فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾.<sup>۳</sup>

ابن عبدالوهاب در این عبارت استغاثه به نبی ﷺ را جایز دانسته؛ چنان که استغاثه یکی از شیعیان حضرت موسی به ایشان را آورده و در ادامه همین عبارات، آمدن

۱. ابن محمد، عبدالرحمان، الدرر السنیه فی الأجوبه النجدیه، ج ۱۰، ص ۵۱.

۲. ابن عبدالوهاب، محمد، پیشین، ص ۶۴. این عبارت را آورده که از بهتان‌ها به من این است: «انی ادعی الاجتهاد... و قوله انی خارج عن التقليد».

۳. سوره قصص (۲۸)، آیه ۱۵؛ ابن عبدالوهاب، محمد، کشف الشبهات، ص ۵۰-۵۱.

جبرئیل برای کمک به حضرت ابراهیم را صحیح دانسته؛ در حالی که این روایت استغاثه به جبرئیل را صحیح می‌شمرد.

سؤال ما این است که عبارت فوق، با این عبارت «منها: الإسلام و... والاستعانة والاستعاذة والاستغاثة والذبح والنذر وغير ذلك من العبادات التي أمر الله بها، كلها مخصوصة بالله تعالى»،<sup>۱</sup> چگونه قابل جمع است؟ استغاثه در این عبارت از عبادات شمرده شده و تصریح گردیده که از مختصات خداوند است: «كلها مخصوصة بالله». در جای دیگر در پاسخ به سؤال گفته است:

س ۱۶: ما هي أنواع العبادات التي لا تصلح إلا لله؟

ج ۱۶: من أنواعها: الدعاء، والاستغاثة، والاستعانة، وذبح القربان،

والنذر، و... هو من خصائص الألوهية.<sup>۲</sup>

در اینجا هم تصریح شده که استغاثه از عباداتی است که غیر از خدا کسی صلاحیت آن را ندارد و این عبارت را با سیاق استثنا آورده است که حصر در خداوند را افاده می‌کند و مجدداً در ادامه تأکید می‌شود که این عبادات از خصایص الوهیت است. با این تأکیدات غلیظ و شدید، چگونه در کتاب *كشف الشبهات* حکم به جواز استغاثه به مخلوق فیما یقدر علیه شده است؟ آیا ابن عبدالوهاب عبادت نبی ﷺ را جایز دانسته است و رسول خدا ﷺ، حضرت موسی، جبرئیل و غیر اینها را در طلب استغاثه با خدا شریک کرده که در این صورت طبق مبنای خود، مشرک و کافر است؛ چنان که معترف است هر کس این عبادات را برای غیر خدا به کار برد، مشرک و کافر است: «من صرف منها شيئاً لغير الله تعالى فهو مشرك كافر وإن صلی وصام وحج وزعم أنه مسلم».<sup>۳</sup> یا دروغ گفته است و یا این عبارات از تناقضات او است. جواب هر چه باشد، نتیجه یکی است.

۱. همان، ۷-۸.

۲. همو، *خمسون سؤالاً و جواباً فی العقیده*، سؤال ۱۶.

۳. همو، *أصول الدین الإسلامی مع قواعد الأربع*، ص ۸.

## ♦ توجیہات کلام ابن عبدالوہاب

### توجیہ اول: عبادت عنوانی نسبی است

شاید ابن عبدالوہاب در توجیہ عباراتی کہ برای مصادیق عبادت آورده، این گونه اجتہاد کند کہ استغاثہ در صورتی عبادت است کہ در قبال خدا باشد؛ یعنی عنوان عبادت برای استغاثہ، عنوانی نسبی است. اگر برای خدا بود، عبادت است و اگر برای مخلوق فیما یقدر علیہ بود، عبادت نیست و جایز است. پس برای اینکہ بخواہیم حکمی را برای استغاثہ ثابت کنیم، ابتدا باید ببینیم بہ چه کسی استغاثہ صورت گرفتہ است. پس می توان حکم استغاثہ در این سہ فرض را این گونه بیان کرد:

الف) استغاثہ بہ خدا عبادت است.

ب) استغاثہ بہ قادر جایز است و عبادت ہم نیست.

ج) استغاثہ بہ صورت مطلق و بدون قید ہم دارای حکمی نیست.

با این توجیہ دیگر تناقضی در کلام ابن عبدالوہاب نخواہد بود، زیرا استغاثہ بہ نبی اعظم ﷺ در صحنہ محشر ہنگام حیات و قدرت ایشان است و استغاثہ بہ ایشان در این شرایط، جایز است و عبادت ہم نخواہد بود.

### نقد توجیہ اول

اما این توجیہ را از چند جہت نمی توان طرح کرد و بہ آن اشکال وارد است.

۱. خلاف ظاہر عبارات و تصریحات است: چنان کہ گذشت ابن عبدالوہاب در موارد متعدد عنوان عبادت را بر صرف استغاثہ اطلاق کردہ و گفتہ نفس استغاثہ از مختصات خداست و کس دیگری صلاحیت این را ندارد کہ بہ او استغاثہ شود. در این عبارت کہ در مقام شمارش عبادات است، دقت بفرمایید:

منہا: الإسلام والإيمان و ... والإنباء والاستعانة والاستعاذة  
والاستغاثة والذبح والنذر وغير ذلك من العبادات التي أمر الله بها،  
كلها مخصوصة بالله تعالى.<sup>۱</sup>

و یا در کتاب *خمسون سؤالاً وجواباً فی العقیدة* در سؤال ۱۶ چنین آمده:

۱. همان، ص ۷؛ همو، *خمسون سؤالاً وجواباً فی العقیدة*، سؤال ۱۵.

س ۱۶: ما هي أنواع العبادات التي لا تصلح إلا لله؟  
ج ۱۶: من أنواعها الدعاء، والإستغاثه، والإستعانه، وذبح القران،  
والنذر، و... و التعظيم الذي هو من خصائص الألوهية.<sup>۱</sup>

ابن عبدالوهاب در این عبارات به وضوح بیان کرده صرف استغاثه کردن بدون هیچ قیدی، عبادت است، نه اینکه استغاثه به غیر مقدور، عبادت است، بلکه نفس استغاثه کردن عبادت است. اگر مقصود مؤلف از این عبارات صرف این عناوین نباشد و عبادی بودن آنها را نسبی بداند:

اولاً، این گونه مطلق گوئی نمی‌کند؛ درحالی که مرادش مقید است.  
ثانیاً، از این سیاق که سیاق حصر است، استفاده نمی‌کند؛<sup>۲</sup> زیرا سیاق حصر دارای این مفهوم است که این امور به هیچ وجه برای غیر خدا به کار نمی‌رود.  
ثالثاً، از کلماتی نظیر خصائص الألوهیه و یا مخصوصه بالله استفاده نمی‌کند، زیرا این عبارات تصریح دارد که نمی‌توان این امور را برای غیر خدا به کار برد؛ درحالی که اگر قائل به نسبییت باشد، این امور طبیعتاً برای غیر خدا هم استفاده خواهد شد.  
رابعاً، از این نوع عبارات که یا بواسطه مفهوم حصر و یا کلمات صریح بیان شده به این کثرت استفاده نمی‌کند. با توجه به این قرائن باید گفت که اگر ادعا شود مراد ابن عبدالوهاب عبادی بودن نسبی این عناوین بوده نه مطلق آنها، این ادعا خلاف ظاهر کلمات ابن عبدالوهاب است و البته لازمه این ادعا این است که ابن عبدالوهاب از لوازم کلام آگاهی نداشته باشد و این برای شخصی که به عنوان رهبر جریان فکری شروع به تألیف می‌کند، عیب بزرگی محسوب می‌شود.

**۲. خلاف تعریف ارائه شده از عبادت است:** دلیل دیگر بر اینکه ابن عبدالوهاب صرف استغاثه را عبادت دانسته، تعریفی است که از عبادت آورده است: «العبادة هي غاية الخضوع والتذلل وغاية الحب والتعلق لمن فعل له ذلك، وبعبارة أخرى هي اسم

۱. همان، سؤال ۱۶.

۲. مراد از سیاق حصر این است که ابتدا نفی کلی می‌شود و سپس یک مورد استثنا می‌گردد. این سیاق که در سؤال به کار برده شده، به اتفاق علمای اصول دارای مفهوم است.

جامع لكل ما يحبه الله ويرضاه من الأعمال الظاهرة والباطنة؛ عبادت یعنی نهایت خضوع و تذلل و غایت حب و تعلق برای هر کسی...<sup>۱</sup>

در این تعریف هر عملی که مصداق غایت خضوع و تذلل برای کسی باشد، عبادت آن کس شمرده شده است. به عبارت دیگر، خضوع به کسی، عبادت آن کس تلقی می‌شود. پس امر دایر مدار تحقق عنوان غایت خضوع است و هر جا این عنوان صادق بود، عبادت هم صادق است و صرف استغاثه هم به اعتراف ابن عبدالوهاب غایت خضوع است. پس هر جا صرف استغاثه صادق بود، باید عبادت صادق باشد. بنابراین تعریف وی از عبادت نیز مؤید این است که او عنوان عبادت را بر صرف استغاثه اطلاق کرده است. پس اگر صرف استغاثه عبادت است، جواز استغاثه به نبی قادر به معنای جواز عبادت نبی ﷺ است و این یعنی شرک.

**۳. خلاف ادله‌ای که برای تکفیر مسلمانان اقامه شده است:** روشن‌ترین دلیل برای اثبات اینکه ابن عبدالوهاب عبادی بودن استغاثه را مطلق می‌داند نه نسبی، ادله‌ای است که برای تکفیر مسلمین اقامه کرده است. برای نمونه چند مورد ذکر می‌شود.

**نمونه اول:** ابن عبدالوهاب در کتاب *خمسون سؤالاً وجواباً فی العقیده*، درباره انواع شرک می‌گوید:

س ۳۱: ما هي أنواع الشرك ؟

ج ۳۱: أنواعه هي: طلب الحوائج من الموتى، والإستغاثة بهم

والتوجه إليهم. وهذا أصل شرك العالم.

انواع شرک: طلب حاجت از اموات، استغاثه و توجه به آنان. و

این اصل شرک در عالم است.

این کلمه قصار از ابن عبدالوهاب که استغاثه به اموات را شرک دانسته، دلیل بر این است که از نظر وی، استغاثه به صورت مطلق عبادت است و نه به صورت نسبی؛ زیرا در نظر ابن عبدالوهاب شرک یعنی «دعوة غير الله معه، وأن تجعل لله نداً في العبادة»

۱. ابن عبدالوهاب، محمد، *أصول الدين الإسلامي مع قواعد الأربع*، ص ۷.

وهو خلقك؛<sup>۱</sup> خواندن غیر خدا کنار خدا و اینکه در عبادت برای او شریک قائل شوی؛ درحالی که او تو را خلق کرده است».

با توجه به این تعریف وقتی شرک صادق است که عبادت برای غیر خدا صادق باشد. پس وقتی می گوید استغاثه از موتی شرک است، به این معناست که استغاثه از موتی، عبادت برای غیر خداست. پس برای تحقق عبادت، نفس استغاثه کافی است و این یعنی عنوان عبادت برای استغاثه عنوانی مطلق است، نه نسبی. اگر عبادت بودن استغاثه عنوان نسبی بود، به این صورت که استغاثه به خدا عبادت بود و به غیر خدا عبادت نبود، پس نباید کسانی را که به موتی استغاثه می کنند، مشرک خواند؛ زیرا عبادت غیر خدا محقق نشده؛ درحالی که ابن عبدالوهاب به آسانی به این افراد نسبت شرک می دهد.

**نمونه دوم:** ابن عبدالوهاب در یکی از نامه های خود، بعضی از مواردی را که به خاطر آن حکم به تکفیر کرده اینگونه بیان می کند:

أَن مِّن دَعَا عَبْدِ الْقَادِرِ فَهُوَ كَافِرٌ وَعَبْدُ الْقَادِرِ مِنْهُ بَرِيءٌ، وَكَذَلِكَ  
مِن نَّخَا الصَّالِحِينَ أَوْ الْأَنْبِيَاءِ، أَوْ نَدَبَهُمْ أَوْ سَجَدَ لَهُمْ، أَوْ نَذَرَ لَهُمْ أَوْ  
قَصَدَهُمْ بِشَيْءٍ مِّنْ أَنْوَاعِ الْعِبَادَةِ الَّتِي هِيَ حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعَبِيدِ. وَكُلُّ  
إِنْسَانٍ يَعْرِفُ أَمْرَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ لَا يَنْكُرُ هَذَا الْأَمْرَ، بَلْ يَقَرُّ بِهِ وَيَعْرِفُهُ؛<sup>۲</sup>  
همانا کسی که عبد القادر را بخواند (و از او طلب حاجت کند)  
پس کافر است و خود عبدالقادر از او بیزار است و همچنین کسی  
که صالحین یا انبیا را بزرگ شمارد یا بخواند یا به آنها سجده کند یا  
برای آنان نذر کند و یا انواع عبادات دیگر را که حق خداوند بر عباد  
است، برای صالحین به کار برد نیز کافر است.

بنا بر نص ابن عبدالوهاب علت تکفیر کسانی که عبدالقادر را می خوانند و یا صالحین را تعظیم و تکریم می کنند، این است که با این اعمال صالحین را عبادت می کنند و چون عبادت غیر خدا موجب شرک است، حکم به کفر آنان کرده است. پس

۱. همان، ص ۵.

۲. همو، الرسائل الشخصية، ص ۵۲.

ابن عبدالوهاب مطلق این افعال را برای تحقق عنوان عبادت کافی می‌داند. لذا اگر برای صالحین به کار رود، عبادت صالحین به شمار می‌رود و شرک، صادق است. اگر عبادی بودن برای این اعمال نسبی بود، یعنی عنوان عبادت وقتی صادق بود که برای خدا انجام شود و در صورتی که برای صالحین انجام گیرد، عنوان عبادت محقق نشده، پس نباید حکم به کفر این افراد صادر می‌شد و نباید آنان را مشرک معرفی کرد؛ حال آنکه ابن عبدالوهاب عنوان عبادت و به تبع آن حکم به کفر را تابع نفس این اعمال دانسته است و این یعنی عنوان عبادت نسبی نیست و مطلق است.

**نمونه سوم:** ابن عبدالوهاب در کتاب *التوحید* خود بابتی به نام «من الشرك: الاستعاذه بغير الله» دارد. در اینجا نیز عنوان عبادت را دایر مدار مطلق استغاثه قرار داده؛ یعنی اگر استغاثه به خدا بود، عبادت خدا است و اگر به غیر خدا بود، عبادت غیر خداست و شرک محقق شده است. اگر عنوان عبادت نسبی بود، باید می‌گفت اگر استغاثه به خدا بود، عبادت است و اگر به غیر خدا بود، عبادت نیست و به تبع شرک هم نیست و...؛ ولی ابن عبدالوهاب این گونه نگفته است.

**نمونه چهارم:** عقیده مطلق بودن عنوان عبادت منحصر به استغاثه نیست، بلکه او تمام انواع عبادات را به صورت مطلق، عبادت می‌داند. ابن عبدالوهاب در کتاب *توحید* خود آورده:

كذلك التوكل من أنواع العبادة، إن توكلت على الله صار توحيداً، وإن توكلت على صاحب القبّة صار شركاً قال تعالى: ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾.

وأكبر من ذلك كله: الدعاء، تفهمون أنه يُذكر أن الدعاء مخ العبادة؟ قالوا: نعم، قال الله تعالى: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً﴾ أنتم تفهمون أن هنا من يدعو الله ويدعو الزبير، ويدعو الله

ویدعو عبدالقادر، الذي يدعو الله وحده مخلصاً، وإن دعا غيره صار مشركاً. فهمتم هذا؟ قالوا: فهمنا.<sup>۱</sup>

توکل نیز همین گونه است. اگر بر خدا توکل کردی، توحید است و اگر بر صاحب قبه توکل کردی، شرک است... از همه اینها بزرگتر دعاست... . اگر کسی خدا را خواند، او مخلص است و اگر غیر خدا را خواند او مشرک است. آیا فهمیدید؟ گفتند: فهمیدیم.

چنان که روشن است، ابن عبدالوهاب عنوان عبادت را بر مطلق توکل و دعا اطلاق می‌کند، یعنی اگر از خدا باشد، عبادت است و اگر از غیر او باشد، شرک و کفر است. عبارات ابن عبدالوهاب بر استغاثه اشاره به این اجتهاد جدید و چنان که بیان شد، بر پایه این مبنا (مطلق بودن عبادات)، وی آیین جدیدی ابداع کرده است.

بر فرض از اشکالات اول و دوم چشم پوشی کنیم، از این اشکال نمی‌توان گذشت؛ زیرا اگر فرض کردیم استغاثه در صورتی که به خدا باشد، عبادت تلقی می‌شود، پس کسانی را که به اولیای خدا استغاثه می‌کنند، نباید مشرک خواند؛ زیرا عبادت وقتی است که برای خدا باشد (طبق فرض) و این شرط در استغاثه به اولیای خدا نیست، پس شرک صادق نیست و تمام تکفیرهایی که بر این مبنا بوده، باطل می‌شود (همان‌طور که اشاره شد). این نتیجه، مخالف تمام مبانی و عملکرد وهابیت است و قطعاً وهابیت این توجیه را بیان نخواهند کرد.

### توجیه دوم: استغاثه در ما لا یقدر الا الله عبادت است

شاید ابن عبدالوهاب تناقض بین دو عبارت (عبارت اول: مطلق استغاثه و ... عبادت است. عبارت دوم: استغاثه به مخلوق فیما یقدر علیه جائز است.) را این‌گونه توجیه کند که نفس استغاثه به صورت مطلق عبادت نیست، بلکه عنوان عبادت بر استغاثه وقتی ثابت است که درخواستی فراتر از قدرت مستغاث<sup>۲</sup> به (کسی که به او استغاثه می‌شود) طلب شود؛ یعنی اگر درخواست از اموری باشد که فقط خداوند قادر بر آن باشد و در عین حال از غیر خدا درخواست گردید، این مصداق عبادت خواهد بود. به عبارت دیگر،

۱. همو، جواهر المصیبه، ص ۳۶.

استغاثه مقید به قید ما لا یقدر الا الله عبادت است. پس اگر استغاثه در اموری باشد که مقدور مستغاث<sup>۱</sup> به است، عبادت محقق نمی‌شود. لذا استغاثه به نبی ﷺ در حال حیات و قدرت او، عبادت شمرده نمی‌شود و تناقضی در کار نیست.

### نقد توجیه دوم

شاید بتوان گفت این توجیه، توجیهی است که وهابیت بدان معتقد است و در عبارات بزرگان دیگر وهابی هم مشاهده می‌شود، اما به این توجیه هم اشکالاتی وارد است و تناقض بین دو عبارت مورد بحث را حل نمی‌کند.

**۱. بر خلاف ظاهر عبارات و تصریحات است:** این توجیه هم مثل توجیه قبل بر خلاف عبارات ابن‌عبدالوهاب است که ظاهر در این بود که صرف استغاثه عبادت است. در نقد توجیه اول چهار نکته بیان شد که در نقد این توجیه هم وارد است و همه مؤید این هستند که نفس استغاثه بدون هیچ قیدی عبادت است و اینکه استغاثه را اگر در ما لا یقدر الا الله باشد عبادت بدانیم، برخلاف تمام تصریحاتی است که در نقد توجیه اول بیان شد و نیازی به برگشت نیست.

**۲. برخلاف تعریف ارائه شده از عبادت است:** این توجیه مانند توجیه قبل با تعریفی که از مفهوم عبادت بیان شد، مغایرت دارد. تعریف عبادت عبارت بود از غایت خضوع و خشوع که شامل استغاثه از مخلوق فیما یقدر علیه هم می‌شد. باید گفت یا این تعریف، تعریف دقیقی نیست و یا این قید اشتباه است و یا باید گفت ابن‌عبدالوهاب از لوازم کلماتی که می‌آورده، آگاهی نداشته است. این نقد نیز در نقد توجیه اول بیان شده است.

**۳. بر خلاف عبادی بودن استغاثه از خداوند در ما یقدر غیر الله است:** اشکال دیگری که به فرض عبادی بودن استغاثه در ما لا یقدر الا الله وارد است، اینکه اگر عبادی بودن استغاثه را منحصر در فرض ما لا یقدر الا الله بدانیم، هرچند دیگر بین دو عبارتی که موضوع بحث بود،<sup>۱</sup> تناقضی وجود نخواهد داشت و بین دو عبارت جمع می‌شود، اما محذور دیگری به وجود می‌آید و آن اینکه اگر در امور جزئی که غیر از

۱. دو عبارت در ذیل عنوان تناقض دوم آمده است.

خدا هم قادر به انجام آن است، به خداوند استغاثه شد، نباید این نوع استغاثه را عبادت تلقی کرد؛ چون شرط عبادی بودن استغاثه این بود که ما لا یقدر الا الله باشد؛ یعنی غیر خدا قادر به انجام دادن آن نباشد و این شرط در این گونه استغاثه‌ها موجود نیست. این نتیجه قطعاً خلاف بداهت است؛ زیرا اگر کسی در اموری جزئی به خداوند استغاثه کرد، قطعاً خداوند را عبادت کرده است، بلکه درخواست امور جزئی از خداوند در روایات اهل سنت نیز سفارش شده است. این موضوع آن قدر مورد اهتمام بوده که رسول الله برای نشان دادن نهایت کوچکی درخواست، به طلب اصلاح پارگی نخ نعلین از خداوند مثال زده‌اند: «عَنْ أَنَسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَيْسَ أَلَّا أَحَدُكُمْ رَبَّهُ حَاجَتَهُ كُلُّهَا حَتَّى يَسْأَلَ شَيْئاً نَعْلِهِ إِذَا انْقَطَعَ».<sup>١</sup>

درخواست اصلاح پارگی نخ نعلین، قطعاً از اموری است که لایقدر الا الله نیست و از دست مخلوقین هم برمی‌آید، اما رسول الله فرمودند از خدا طلب کنید و قطعاً این طلب عبادت خواهد بود، اما طبق قیدی که ابن عبدالوهاب در عبارت خود آورده است، باید بسیاری از دعاها را که از خداوند درخواست می‌شود، از زمره عبادات خارج بدانیم؛ درحالی که این نتیجه بر خلاف آیات قرآن کریم<sup>٢</sup> و سنت نبوی<sup>٣</sup> و نیز برخلاف مبانی وهابیت در عبادی بودن دعاست.<sup>٤</sup>

**٤. مثبت شرک در استغاثه به حی در صورت عجز است:** اشکال دیگری که به این توجیه وارد است، در فرضی است که از حی درخواستی شود؛ درحالی که آن حی عاجز از انجام آن باشد و فراتر از قدرت او باشد. طبق این توجیه باید گفت در این فرض عبادت صورت گرفته و شرک حاصل شده؛ زیرا درخواست از مخلوق فیما یقدر علیه نیست، بلکه در خواست فراتر از قدرت مخلوق است و باید علی القاعده تحت

١. ترمذی، ابوعبسی، سنن ترمذی، ج ٥، ص ٤٨١.

٢. بنا به آیه ٦٠ سوره غافر هر گونه دعایی که از خداوند درخواست شود، عبادت خواهد بود: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ».

٣. روایات متعدد در منابع اهل سنت مبنی بر دعا بودن عبادت بیان شده است. از باب نمونه می‌توان به روایت الدعاء هو العبادة (ابن ماجه، محمد، سنن/بن ماجه، ج ٢، ص ١٢٥٨) اشاره کرد.

٤. وهابیت غایت خضوع را عبادت می‌داند و یکی از بارزترین مصادیق این تعریف دعاست.

عنوان عبادت باقی بماند و موجب تحقق شرک شود؛ درحالی که هیچ یک از بزرگان وهابی قائل به شرک بودن این فرض نیستند، بلکه نهایت حرفی که در این فرض می‌زنند، این است که این عمل لغو است. ابن عثیمین در بیان اقسام استغاثه به این فرض پرداخته و حکم به لغویت آن کرده است و شاید احدی از وهابیون قائل به شرک بودن این فرض نباشند:

الإستغائة بحی غیر قادر من غیر أن یعتقد أن له قوة خفیه مثل  
أن یستغیث بمشلول علی دفع عدو صائل. فهذا لغو وسخریه  
بالمستغاث به.<sup>۱</sup>

نظیر این بیان در کتاب *البراهین الجلیه* نیز آمده است:

ما الوجه فی الإقرار بالأول وإنکار الثانی، مع أن الدلیل لا یساعد  
علی هذا التفصیل. فإن کان منشأه عجز المیت وقدره الحی لزمه  
عدم جواز التوسل بالحی فی صورة عجزه، و إن کان لأجل منافاة  
سؤال المخلوق لدعاء الخالق فذلك یقتضی عدم جواز السؤال من  
الحی وإن کان قادراً.<sup>۲</sup>

### ◆ ملاک قدرت چیست؟

از این اشکالات صرف نظر می‌کنیم و بنا را بر این می‌گذاریم که مراد ابن عبدالوهاب از عباراتی که مصادیق عبادت را بر شمرد، همگی مقید به قید ما لا یقدر الا الله باشد و اگر استغاثه یا استعانت و دعا و ... از مخلوق فیما یقدر علیه باشد جائز است.<sup>۳</sup> سوالی که ما از ابن عبدالوهاب داریم این است که شما چه وقت معتقد به قادر بودن نبی ﷺ و یا اولیای خدا و صالحین هستید؟ به عبارت دیگر، عنوان قادر چه وقت صادق است؟

۱. عثیمین، محمد، شرح کشف الشبهات، ص ۲۸-۲۹.

۲. قزوینی، محمدحسن، البراهین الجلیه، ص ۴۴.

۳. با این فرض، تناقض بین عبارات از بین می‌رود.

طبق مبانی ابن عبدالوهاب، استغاثه به نبی ﷺ در اموری که مقدر ایشان بوده، در زمان حیات آن حضرت جایز است، اما همان درخواست در زمان وفات مصداق عبادت نبی ﷺ و شرک است. آنچه در این دو صورت تغییر کرده و در یک صورت جائز و بلکه مایه تقرب و در صورت دیگر حرام بوده و موجب شرک گردیده، تنها حیات و ممات پیامبر است؛ یعنی در صورت اول چون حضرت حی بودند، استغاثه به ایشان مطلوب و در فیما یقدر علیه بوده و وقتی ایشان از دنیا رحلت فرمودند، استغاثه به ایشان موجب شرک و در ما لا یقدر الا الله گردیده است. پس باید ملاک قادر بودن در نظر ابن عبدالوهاب را در زمان حیات و ممات جستجو کرد؛ یعنی اگر استغاثه در زمان حیات باشد، استغاثه از قادر است و جایز است، ولی اگر همان درخواست در زمان ممات باشد، موجب شرک می شود؛ چنان که در نامه ای به عموم مسلمین آورده است:

لكني يَبْتِئُ لِلنَّاسِ إِخْلَاصَ الدِّينِ وَنَهَيْتَهُمْ عَنِ دَعْوَةِ الْأَنْبِيَاءِ  
وَالْأَمْوَاتِ مِنَ الصَّالِحِينَ وَغَيْرِهِمْ؛<sup>۱</sup>

من اخلاص دین را برای مردم تبیین کردم و آنان را از دعوت انبیا و اموات از صالحین و غیر آنان نهی کردم.

یا در جای دیگر از قول ابن قیم برای اثبات کلام خود استفاده می کند و در شمارش انواع شرک می گوید:

ومن أنواعه طلب الحوائج من الموتى، والاستغاثة بهم، والتوجه إليهم. وهذا أصل شرك العالم. فإن الميت قد انقطع عمله، وهو لا يملك لنفسه نفعاً ولا ضراً؛<sup>۲</sup>

از انواع شرک طلب حاجت از مردگان و استغاثه و توجه کردن به آنان است و این اصل شرک عالم است؛ چون میت عملش قطع شده و مالک نفع و ضرری نیست.

۱. ابن عبدالوهاب، محمد، پیشین، ص ۲.

۲. همو، مفید المستفید فی کفر تارک التوحید، ص ۲۹۶.

و دلیل تکفیر شدن کسانی که زیارت قبور می‌کنند نیز همین است که به اموات استغاثه می‌کنند. پس مرگ موجب عدم قدرت، و حیات موجب قدرت است.

### ◆ قدرت استقلالی یا تبعی

بعد از اینکه روشن شد دیدگاه وهابیت در تبیین قدرت و عدم قدرت مستغاث به، در حیات و ممات او خلاصه می‌شود، باید دید در نگاه دین بین حیات و قدرت اولیای خدا چه رابطه‌ای برقرار است. آنچه از آیات قرآن کریم برداشت می‌شود، این است که انبیا در حال حیات خود نیز قدرتی برای خود قائل نبودند و این مطلب را مکرراً با فعل امر از جانب خداوند به امت ابلاغ می‌کردند. آیه زیر دستور خداوند به رسول اعظم ﷺ است تا به مردم ابلاغ فرمایند که مالک هیچ‌گونه قدرتی نیستند، مگر اینکه خداوند بخواهد:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَسَتُكُفِّرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup>

در آیه‌ای دیگر مجدداً همین عبارت از رسول اعظم ﷺ به دستور خدا به امت انتقال داده شده است:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾<sup>۲</sup>

همچنین در سوره جن دوباره این معنا مورد تأکید قرار گرفته است: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾<sup>۳</sup>

این مفهوم با عبارات مختلف در آیات قرآن کریم مورد اشاره قرار گرفته است و تمام این آیات بیان حال آن حضرت در حین حیات ایشان است. این یعنی پیامبر در حال حیات هم بدون اذن خدا قادر به امری نبود. پس زنده بودن او موجب قادر بودن

۱. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۸۸.

۲. سوره یونس (۱۰)، آیه ۴۹.

۳. سوره جن (۷۲)، آیه ۲۲.

ایشان نیست چنان که تصریح آیات شریفه همین است و آنچه موجب قادر بودن حضرت است، اذن خداوند حی قادر به رسول خود است که از بندگان دستگیری کند. پس امر دایر مدار این است که آیا خداوند اذن به اولیا و صالحان داده است یا خیر؛ خداوندی که همیشه حی و قادر بر همه امور است، نه اینکه امر دایر مدار حیات یا ممات خود آن حضرت باشد. اگر ما خدا را قادر بر همه امور بدانیم، چه مانعی دارد که بگوییم خداوند متعال بعد از حیات اولیا هم به آنان قدرت دستگیری عنایت فرموده، قدرتی که حتی بالاتر از زمان حیاتشان بوده است. آیا با موت اولیای خدا، خداوند هم از حیات ساقط شده است و یا اینکه قدرت خداوند بعد مرگ صالحین از بین می‌رود.

سؤال ما از ابن عبدالوهاب این است که شما که برای حضرت رسول در حال حیات قدرتی تصور کردید که قائم به حیات ایشان است و استغاثه از ایشان به سبب برخورداری از این قدرت را جایز دانستید، آیا برای آن حضرت قدرت مستقل قائل شدید و یا قدرت غیر مستقل و وابسته به خداوند؟ اگر قدرت را قائم به حیات ایشان می‌دانید و بعد از موت از ایشان سلب قدرت می‌کنید، پس قدرت را قائم به خود آن حضرت تصور کردید و این یعنی منبع قدرتی را در کنار خدا قائل شدید. به عبارت دیگر، برای خداوند شریک قائل شدید و مشرک گشتید و باید طبق مبانی‌ای که خود به آن اعتقاد دارید، شما را مشرک خواند و لوازم شرک را بر شما بار کرد؛ چنان که شما این لوازم را بر بسیاری از مسلمانان بار کردید و به اجرا گذاشتید و اگر قدرت حضرت را غیر مستقل و با اراده خدا می‌دانید، پس امر دایر مدار اراده خداست و نه دایر مدار حیات یا وفات نبی اکرم ﷺ. پس نباید گفت بعد از مرگ آن حضرت دیگر قدرت ایشان هم در دستگیری از امت از بین رفته؛ زیرا خداوند باقی است و او است که به پیامبر چنین عطایی کرده بود.

### خلاصه کلام

با توجه به اشکالاتی که بیان شد، باید گفت تناقض بین دو عبارت مورد بحث قابل حل نیست. توجیه اول که عبارت بود از نسبی فرض کردن عنوان عبادت، دچار اشکالات جدی است که مهم‌ترین آن این است که دلیل وهابیت برای تکفیر کاملاً بی

اساس خواهد شد؛ زیرا در فرض نسبیت، وقتی عنوان عبادت صادق است که اعمال عبادی برای خدا انجام بگیرد و اگر این اعمال برای غیر خدا باشد، اساساً عبادت نخواهد بود. پس دلیلی برای مشرک دانستن مسلمین وجود نخواهد داشت؛ درحالی که وهابیت جمع کثیری از مسلمین را مشرک می‌دانند.

توجیه دوم که عبارت بود از تقييد عبودی بودن اعمال به مالا يقدر الا الله، هر چند در نگاه اول وجیه به نظر می‌رسد (و وهابیت هم در واقع قائل به همین فرض هستند)، اما دارای لوازمی است که به هیچ وجه نمی‌توان ملتزم به آن شد؛ لوازمی از قبیل عدم عبادی بودن استغاثه از خداوند در ما يقدر غير الله و یا اثبات شرک در صورتی که به حی عاجز استغاثه شود و اینکه در واقع این توجیه خودش بر مبنای شرک و استقلال در قدرت مستغاث به بنا نهاده شده است و این لوازم را نمی‌توان از توجیه منفک کرد. البته باید گفت ابن‌عبدالوهاب آگاهی به لوازم کلام خود نداشته و اساساً آگاهی داشتن به لوازم کلام و دچار نشدن به تناقض‌گویی، نیاز به تحصیلاتی بیش از این دارد، مخصوصاً اگر کسی بخواهد به‌عنوان رئیس یک مکتب اظهار نظر کند. این در حالی است که بنا بر تحقیق، مجموع تحصیلات ابن‌عبدالوهاب در مدینه در جانب‌دارانه‌ترین تواریخ مثل ابن‌غنام و ابن‌بشر از سه سال تجاوز نمی‌کند. ما در این تحقیق درصدد اثبات این موضوع نیستیم؛ هرچند در جای خود ثابت است.

#### ◆ تناقض سوم: تکفیر؛ اجماعی یا اجتهادی

بر فرض از این تناقض‌گویی‌ها چشم‌پوشی کنیم و از فساد این کلام فاسد بگذریم و بپذیریم که استغاثه به مخلوق فیما يقدر علیه با مبانی بیان‌شده تنافی ندارد، ولی باز هم دلیل ابن‌عبدالوهاب، جواز تکفیر را اثبات نمی‌کند.

ابن‌عبدالوهاب در نامه‌ای به علمای مکه در باب هدم بناء بر قبور صالحین این مطلب را به‌عنوان قاعده کلی بیان کرده و گفته:

اگر مسئله اجماعی بود، پس در آن بحثی نیست و اگر مسئله اجتهادی بود، نمی‌توان در مسائل اجتهادی کسی را محکوم کرد.

هر کس در منطقه خود به مذهب خویش عمل کند، نباید انکار شود.<sup>۱</sup>

به اعتراف ابن عبدالوهاب در مسائل اجماعی باید همه اطاعت کنند و در مسائل اجتهادی هر کسی در منطقه خود به مذهب خویش عمل کرد، نباید باز خواست شود. باید دید آیا ابن عبدالوهاب به این قاعده که به آن معترف است، عمل کرده است؟ دلیل ابن عبدالوهاب برای تکفیر مسلمانان را می‌توان به صورت خلاصه این‌گونه بیان کرد:

**صغراً:** استغاثه به مخلوق غیر قادر، عبادت غیر خداست.

**کبراً:** عبادت غیر خدا، شرک اکبر است.

**نتیجه:** استغاثه به مخلوق غیر قادر، شرک اکبر است و شرک اکبر، مایه خروج از اسلام است.

این قیاس را می‌توان ما حصل عمر و علم و عمل ابن عبدالوهاب دانست. آیا این دلیل، با قاعده‌ای که به آن اعتراف کرده (یعنی قاعده تبعیت از موارد اجماعی و جواز اجتهاد طبق مذهب خویش) همخوانی دارد؟

### تمسک به اجماعات خیالی

ابن عبدالوهاب در موارد متعدد به اجماعی بودن عقیده خود استناد کرده است و کسانی را که اعتقادات او را نپذیرند، به عناد محکوم کرده است:

کسانی که بت‌ها را عبادت می‌کنند، بعد از اینکه فهمیدند این دین مشرکین است و با این حال آن را برای مردم زینت می‌دهند، اینان کسانی هستند که من تکفیرشان می‌کنم و هر عالمی در روی زمین اینها را تکفیر می‌کند، مگر اینکه معاند یا جاهل باشد.<sup>۲</sup>

۱. «فإن كانت المسألة إجماعاً فلا كلام، وإن كانت مسألة اجتهاد فمعلومكم أنه لا إنكار في مسائل الاجتهاد؛ فمن عمل بمذهبه في محل ولايته لا ينكر عليه» (ابن عبدالوهاب، محمد، الرسائل الشخصية، ص ۴۱).  
۲. «وكذلك من عبد الأوثان بعد ما عرف أنها دين للمشركين وزينة للناس؛ فهذا الذي أكفره. وكل عالم على وجه الأرض يكفر هؤلاء، إلا رجلاً معانداً أو جاهلاً؛ والله أعلم» (همان، ص ۵۸).

در جای دیگر می‌گوید دین ما با دین دیگران هیچ تفاوتی ندارد. علت اختلاف ما با دیگران در عمل به این عقاید است:

اگر از سبب اختلاف بین ما و مردم سؤال کنی، گوییم ما در هیچ یک از شرایع اسلام مثل نماز، زکات، روزه، حج و دیگر مسائل و همین‌طور در هیچ یک از محرمات با هم اختلاف نداریم. آنچه نزد ما زیباست، نزد مردم هم زیباست و آنچه نزد آنان زشت است، نزد ما هم زشت است. تنها عامل اختلاف ما و دیگران در این است که ما به آنچه زیباست، عمل می‌کنیم و در برابر آنچه مانع آن شود، تعصب می‌ورزیم و از زشتی هم نهی و مردم را بر آن تأدیب می‌کنیم. آنچه باعث شده مردم علیه ما باشند، همان چیزی است که مردم را بر علیه پیامبر ﷺ شوراند!

چنان که روشن است، ابن‌عبدالوهاب عقاید خود را فراتر از این می‌داند که برای اثبات آن نیاز به اجماع باشد؛ یعنی اصل صحت عقاید، مفروغٌ عنه است و فقط عمل به این عقاید است که باعث اختلاف شده، و الا در اصل اعتقاد اختلافی نیست. آنچه موجب اختلاف شده، این نیست که عبادت غیر خدا شرک است و کسی که شرک بورزد، از اسلام خارج و کافر است، بلکه عمل به این حکم است؛ یعنی اینکه باید خونس را ریخت و ناموس و اموالش را به تاراج برد، بر مردم گران آمده؛ چنان که اعمال رسول خدا ﷺ بر مردم گران می‌آمد! این نوع از عبارات در کلمات ابن‌عبدالوهاب فراوان است و کافی است به واژه‌های شرک و عبادت غیر خدا رجوع کرد تا به کثرت چنین تعبیری در عبارات ابن‌عبدالوهاب پی برد.

۱. «وإن سألت عن سبب الاختلاف الذي هو بيننا وبين الناس فما اختلفنا في شيء من شرائع الإسلام من صلاة وزكاة وصوم وحج وغير ذلك ولا في شيء من المحرمات الشديدة الذي عندنا زين هو عند الناس زين والذي عندهم شين هو عندنا شين إلا إننا نعمل بالزين ونعصب الذي يدنا عليه وننهى عن الشين ونؤدب الناس عليه والذي قلب الناس علينا الذي قلبهم على سيد ولد آدم (صلى الله عليه وسلم)» (همان، ص ۴۴).

## نتیجه تابع اخص مقدماتین است

در این مورد حق با ابن عبدالوهاب است که عبادت غیر خدا شرک است و باید طبق احکام شرع با مشرک برخورد کرد و این مطلب اجماعی بلکه ضروری است، اما این موضوع تنها کبرای قضیه است. آنچه باید تامل شود، این است که ابتدا باید عبادت برای غیر خدا بودن را ثابت کرد و بعد آن را شرک شمرد و بعد فتوا به کفر و ارتداد داد. به عبارت دیگر، دلیل وقتی اجماعی است که هم صغرا و هم کبرای آن اجماعی باشد. با فرض اینکه ابن عبدالوهاب استغاثه به مخلوق فیما یقدر علیه را جایز دانسته، اول باید اثبات کند که استغاثه مسلمین به اولیای خدا از مصادیق جایز استغاثه نیست اجماعاً؛ یعنی این مخلوق که به آن استغاثه شده، قادر نیست اجماعاً و بعد وقتی صغرا اجماعی شد و به عنوان یکی از مصادیق کبرا که آن هم اجماعی است، قرار گرفت، آن گاه نتیجه هم اجماعی خواهد بود. در غیر این صورت، اگر یکی از صغرا و یا کبرا اجماعی نبود، نمی توان گفت نتیجه اجماعی است؛ زیرا نتیجه تابع اخص مقدماتین است.<sup>۱</sup> حال سؤال ما از ابن عبدالوهاب این است که آیا اولیای خدا و صالحین بعد از وفاتشان به اجماع امت، قادر بر امری نیستند؟ آیا اینکه پیامبر بعد از رحلتش دیگر قادر به هیچ امری نیست، اجماعی است و یا این فقط اعتقاد شماست که عصای چوبی خود را از پیامبر ﷺ نافع تر می دانید؛ چون شما به عصا می توانید تکیه کنید، ولی پیامبر بعد از رحلت به این اندازه هم توانایی ندارد؛ چنانکه این موضوع در حضور شما بیان شد: «حتى أن بعض أتباعه كان يقول عصاي هذه خير من محمد، لأنها ينتفع بها في قتل الحية ونحوها ومحمد قد مات ولم يبق فيه نفع أصلاً وإنما هو طارش».<sup>۲</sup> آیا واقعاً این اعتقاد، اجماعی است و یا اینکه به عکس، خلاف اجماع است و شما کلامتان مخالف اجماع امت است؟! اگر اجماعی بر قادر نبودن پیامبر و اولیای خدا بعد از مرگشان نباشد - که نیست - پس طبق اعتراف خودتان در مسائل اجتهادی و غیر

۱. یعنی نتیجه همیشه تابع ضعیف ترین مورد از بین صغرا و کبرا است. و وقتی صغری اجماعی نیست (هر چند کبرا اجماعی باشد)، نتیجه اجماعی نخواهد بود.

۲. زینی دحلان، احمد، الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه، ص ۴۲؛ صدقی زهاوی، جمیل، الفجر الصادق، ص ۱۶.

اجماعی، انکار و توبیخی نیست و هر کس که طبق مذهب خود عمل کند، نباید مؤاخذه شود. آیا کسانی که به اولیای خدا استغاثه می‌کردند و آنان را قادر در امور خود می‌دانستند، به مذهب خود عمل نمی‌کردند؟ پس چرا آنان را مشرک خواندید و در مقام اجرای این حکم! برآمدید و خون و مال و ناموس مسلمین را مباح دانستید؟ آیا دروغ گفتید؟ یا این عبارت از تناقضات شماست؟ در هر صورت، نتیجه یکی است.

### ◆ نتیجه بحث

در این تحقیق سه عنوان اساسی و کلی در تفکرات ابن‌عبدالوهاب مورد بررسی قرار گرفت؛ عناوینی که هر یک تأثیرات مبنایی در تکفیر و یا عدم تکفیر خواهد داشت، خصوصاً دو عنوان اخیر که به عبادی بودن اعمال و رفتار مسلمین در برابر اولیای خود و مشرک دانستن مسلمین برمی‌گشت.

ابن‌عبدالوهاب در عین اینکه خود را مقلد معرفی می‌کند، به مباحثی می‌پردازد که سرنوشت جان و مال و ناموس مسلمین در گرو آن است و در آنها شروع به اجتهاد می‌کند و در این مقام به فتوا بسنده نمی‌کند، بلکه حکم صادر می‌کند و خود به اجرای آن کمر همت می‌بندد و تمام اینها را به عنوان یک مقلد انجام می‌دهد و این قطعاً تناقض به حساب می‌آید.

در بحث دوم نیز اعمالی را که می‌تواند به صورت عبادی آورده شود، به نحو مطلق عبادت می‌خواند (که البته فقط با این حربه می‌توان به تکفیرهای گسترده دست زد). از طرف دیگر، استغاثه به مخلوق فیما یقدر علیه را جایز می‌داند که ما فروض مختلف را برای توجیه آن بیان کردیم، اما نتوانستیم وجه جمعی برای این دو عبارت پیدا کنیم. به نظر می‌آید خود ابن‌عبدالوهاب نیز برای فرار از محذور، قائل به جواز استغاثه به مخلوق در فرض مذکور شده است و کلامش شبیه شخص غریقی است که برای نجات به هر چیزی دست می‌زند.<sup>۱</sup> ما خلاصه این تناقض را در متن ذکر کرده‌ایم.

۱. این برداشت در بیان صاحب‌براهین جلیه نیز آمده است: «فأین قوله إنا لا ننکر الاستعانة بالمخلوق فیما یقدر علیه فما ذکره ابن‌عبدالوهاب أشبه شيء بکلام من ضاق علیه الخناق، فلا یدری ماذا یقول فیتشبه تارة بأن دعاء المخلوق وندائه عبادة له فیکون شرکاً، وأخری یکون دعاء المیت لغواً، فإن کان لغواً فمن أين یکون»

در بحث سوم نیز جای تعجب است که وقتی ابن عبدالوهاب خود اعتراف می‌کند که در موارد اجماعی همه مکلف به اطاعت‌اند ولی در موارد اختلافی هر کسی باید طبق اجتهادی که در منطقه خود است، عمل کند و معذور هم خواهد بود (زیرا به اعتراف همه علما از جمله وهابیت داشتن تأویل عذر محسوب می‌شود)، چگونه حکم به تکفیر مسلمانان کرده است؛ درحالی که قطعاً عاجز بودن اولیای خدا بعد از مرگ مورد اجماع امت نبوده است و نمی‌توان با حکمی که اجماعی نیست، دیگران را محکوم کرد و این مورد هم از تناقضات اساسی ابن عبدالوهاب است.

❖ شرکاً؟ إذ لا تلازم بین اللغویة والشرك، وإن كان شرکاً فمن أين جاء التفصیل بین کون التوسل به حياً أو میتاً» (قزوینی، محمد حسن، پیشین، ص ۴۴).

## ◆ كتابنامه

١. ابن بشر، عثمان بن عبدالله: **عنوان المجد في تاريخ نجد**، رياض: مطبوعات دار الملك عبدالعزيز، چاپ چهارم، ١٤٠٢ق.
٢. ابن عبدالوهاب، محمد: **أصول الدين الإسلامي مع قواعده الأربع**، تحقيق: رتبه محمد الطيب بن اسحاق انصاري، مکه مکرمه: دار الحديث الخيرية، بی تا.
٣. \_\_\_\_\_: **الجواهر المضية**، رياض: دار العاصمة، چاپ سوم، (چاپ اول در مصر ١٣٤٩ق)، ١٤١٢ق.
٤. \_\_\_\_\_: **الرسائل الشخصية**، تحقيق: صالح بن فوزان بن عبدالله فوزان، محمد بن صالح عيلقي، رياض: جامعة الإمام محمد بن سعود، بی تا.
٥. \_\_\_\_\_: **خمسون سؤالاً و جواباً في العقيدة**، موقع مشكاة الإسلامية.
٦. \_\_\_\_\_: **كشف الشبهات**، عربستان سعودی: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، چاپ اول، ١٤١٨ق.
٧. \_\_\_\_\_: **مفيد المستفيد في كفر تارك التوحيد**، دراسة و تحقيق: اسماعيل بن محمد انصاري، رياض: جامعة الإمام محمد بن سعود، بی تا.
٨. ابن غنام، حسين: **تاريخ نجد**، دارالشروق، چاپ چهارم، ١٤١٥ق.
٩. ابن فرحان مالكي، حسن: **داعية و ليس نبياً**، اردن: دارالرازي، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
١٠. ابن ماجه، محمد: **سنن ابن ماجه**، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دارالفكر، بی تا.
١١. ابن محمد بن قاسم، عبدالرحمان: **الدرر السنية في الأجوبة النجدية**، بی جا، چاپ پنجم، ١٤١٦ق.
١٢. ترمذی، ابو عيسى: **سنن الترمذی**، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: دار الغرب الإسلامي، ١٩٩٨م.
١٣. حموی، ياقوت: **معجم البلدان**، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٩٧٩م.
١٤. زيني دحلان، احمد: **الدرر السنية في الرد على الوهابية**، استانبول: مكتبة ايشيق، ١٣٩٦ق.
١٥. صدقي زهاوي، جميل: **الفجر الصادق**، استانبول: مكتبة اشيق، ١٩٨٤م.
١٦. عثيمين، محمد بن صالح بن محمد: **شرح كشف الشبهات و يليه شرح الأصول الستة**، إعداد: فهد بن ناصر بن ابراهيم سليمان، رياض: دار الثريا للنشر والتوزيع، چاپ اول، ١٤١٦ق.
١٧. قزويني حائري، سيد محمد حسن: **البراهين الجلية**، تحقيق: علامه سيد محمد كاظم قزويني، بی جا، بی تا.